



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۱۴/ بهمن/ ۱۳۹۴

موضوع جزئی: مره و تکرار-تنبيه: منشاء دلالت امر بر وجود الطبیعه

مصادف با: ۲۳ ربیع الثانی ۱۴۳۷

سال هفتم

جلسه: ۶۲

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

بیان شد که مرحوم صاحب فصول دلیلی اقامه کردند مبنی بر اینکه مره و تکرار نمی تواند به معنای فرد یا افراد باشد. این دلیل از سوی محقق خراسانی مورد اشکال قرار گرفت. اشکال محقق خراسانی را مورد بررسی قرار دادیم و بیان کردیم که اشکال ایشان به صاحب فصول وارد نیست؛ هر چند اصل فرمایش محقق خراسانی صحیح است و قبول داریم منظور از اینکه گفته می شود اوامر به طبایع متعلق است، نفس الماهیه نیست بلکه مقصود وجود طبیعت است و کسانی که می گویند: اوامر به افراد متعلق می شود مقصودشان وجود الطبیعه به ضمیمه عوارض مشخصه فردیه است. ولی بحث در این بود که این عوارض که موجب تشخیص و فردیت می باشند و ملازم با وجود ماهیت آیا این ها هم داخل در دایره مطلوبیت هستند یا نیستند.

#### تنبيه: منشأ دلالت امر بر وجود الطبیعه

وقتی گفته می شود آیا امر به طبیعت متعلق است یا فرد و طبیعت را به معنای وجود الطبیعه میدانیم این بحث مطرح می شود که وجود الطبیعه آیا داخل در دایره موضوع له است یا به طریق دیگر قابل استفاده است. در اینکه امر به معنای طلب، یا امر به معنای بعث و تحریک اعتباری، به وجود الماهیه متعلق می شود تردیدی نیست. اما این از کجا فهمیده می شود؟ آیا از وضع واضح استفاده می شود؛ یعنی مثلاً واضح هیئت امر را وضع کرده برای طلب وجود طبیعت یا ربطی به وضع واضح ندارد و واضح وقتی هیئت امر را وضع کرده گفته وضعت هیئت الامر للطلب یا گفته وضعت هیئت الامر للبعث الاعتباری یا آن که وجود را در موضوع له داخل کرده یعنی در حقیقت واضح گفته وضعت هیئت الامر لطلب وجود الطبیعه یا گفته وضعت هیئت الامر للبعث الی وجود الشی یعنی در موقع وضع توجه داشته به مسئله وجود و اساساً وجود را داخل در موضوع له هیئت امر اخذ کرده است؟

#### قول اول: وضع

صاحب فصول معتقد است این وجود الطبیعه که طلب به آن متعلق می شود یا بعث به سوی آن صورت می گیرد این جزئی از موضوع له است یعنی واضح این را در معنای هیئت قرار داده است. لذا وقتی مولا میگوید صل، طبق نظر صاحب معنای صل این است که مولا طلب کرده وجود طبیعت نماز را و این معنی نیز ناشی از وضع واضح است. به عبارت دیگر صل معنایش این است که مولى از مکلف طلب وجود نماز کرده و طلب مولى به وجود نماز تعلق گرفته است.

در مقابل امام (ره) می فرماید: این مسئله هیچ ربطی به وضع ندارد و اصلا به واضع مربوط نیست. واضع در مقام وضع هیئت، امر را برای بعث و تحریک اعتباری وضع کرده ولی عقل ما این را درک می کند که باید آن چه را که مولی خواسته لباس وجود بیوشد و این ربطی به وضع واضع ندارد توضیح مطلب اینکه:

به طور کلی بعث و تحریک اگر به نحو تکوینی باشد کاملا روشن است چه اتفاقی می افتد. بعث و تحریک تکوینی یعنی باعث در خارج دست مبعوث را بگیرد و او را به سمت مبعوث الیه هدایت کند مثل اینکه مولا خودش دست عبد را بگیرد و او را از اتاق بیرون ببرد. اما در بعث و تحریک اعتباری به جای اینکه مولا خودش دست عبد را بگیرد و از اتاق بیرون ببرد به او می گوید: اخرج؛ برو بیرون یعنی او را اعتبارا هل می دهد، در امر تکوینی، هل دادن تکوینی است و مولا دستش را پشت عبد می گذارد و از اتاق بیرون می اندازد اما در بعث اعتباری با گفتن، او را به بیرون هل می دهد.

در بعث تکوینی اصلا چیزی جز وجود نیست و از آن جدا نیست. وقتی گفته می شود: «بعث زید عمرا الی خارج الغرفه» یعنی او را از اتاق خارج کرد در این مثال کلمه وجود در جایی از جملات نیامده ولی شنونده می فهمد که این اتفاق افتاده و طبیعت خروج عمر از غرفه با این بعث تکوینی محقق شده است و لباس وجود پیدا کرده اما شنونده این مطلب را از کجای فهمد؟ آیا این چیزی است که در این الفاظ گنجانده شده؟ «بعث زید عمرا الی خارج الغرفه» در کجای این جمله کلمه وجود آمده؟ آیا این ناشی از دلالت الفاظ بوده و لفظی بر این مسئله دلالت می کند؟ خیر، آنچه که در ما نحن فیه فهمیده می شود به کمک عقل است. وقتی عقل آن جملات را می بیند می فهمد که در واقع آن ماهیات وجود پیدا کرده و این بعث تکوینی محقق شده است و لذا بعث حقیقی بدون مسئله وجود اصلا قابل تصور نیست.

دقیقا نظیر همین مسئله در بعث و تحریک اعتباری جریان دارد. در بعث و تحریک اعتباری وقتی عمر می گوید: «اخرج من هذا المكان» یک بعث اعتباری رخ داده است. در جمله «اخرج من هذا المكان» هیچ سخنی از وجود نیست ولی عقل می فهمد که گوینده این سخن در صدد بعث الی وجود الخروج است. یعنی مخاطب را تحریک می کند به سمت وجود خروج و تحقق خروج. اما این تحقق خروج در خارج را شنونده از کجا می فهمد، آیا از الفاظ فهمیده می شود؟ اینجا نیز عقل می فهمد که گوینده در صدد تحریک شنونده و مخاطب به سوی تحقق مبعوث الیه است یعنی وجود مبعوث الیه را از شنونده می خواهد و شخص «باعث» است که تحریک می کند مبعوث را به سوی وجود مبعوث الیه و این ربطی به وضع ندارد.

به عبارت دیگر: وقتی واضع هیئت امر را وضع می کند و می خواهد موضوع له آن را تعیین کند می گوید: من این را وضع کردم «للدلالة علی الطلب نه طلب الوجود» یا می گوید «وضعت هذا للبعث الاعتباری نه اینکه بگویند للبعث الاعتباری الی الوجود» اینها از دایره وضع خارج است و این چیزی است که عقل آن را درک میکند یا حتی ممکن است بگوییم عرف آن را درک می کند.

یعنی وقتی عرف این جمله را می شنود در واقع می فهمد آن چه که مولی خواسته عبارت است از وجود مبعوث الیه یا وجود آن.  
**خلاصه بحث:** در مجموع دو راه مطرح است:

یکی دلالت هیئت امر بر طلب یا بعث که به طبیعت مطلوب یا طبیعت مبعوث الیه تعلق نمی گیرد بلکه وجود مطلوب و وجود مبعوث الیه مطرح است و مسئله وجود در دایره موضوع له گنجانده شده است. دیگری راه امام است که اساساً مسئله وجود داخل در دایره موضوع له نیست بلکه عقل می فهمد که بعث به سمت وجود مبعوث الیه است و طلب به سمت وجود مطلوب است.

### نشانه های اهل ریا

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي يُنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ<sup>۱</sup>

سه نشانه و علامت برای شخص ریا کار وجود دارد: اول: وقتی مردم را می بیند با نشاط است دوم: وقتی تنها می شود کسل است سوم: دوست دارد در همه کارهایش ستایش شود.

نشانه هایی که حضرت علی(ع) برای شخص ریا کار بیان داشتند بهترین میزان برای سنجش ریا در نفس انسان است.

معمولاً ریا را تعریف می کنند به اینکه ظاهر عمل برای خداست اما باطنش برای خود نمایی است این در مقام تبیین مفهومی تعریف خوبی است اما در مقام تطبیق مشکل است. امیرالمومنین (ع) میزانی برای ما مشخص کردند برای اینکه یک ارزیابی برای ریا در خودمان داشته باشیم تا اعمالمان را بسنجیم که این عمل را برای خدا انجام می دهیم یا برای دیگران. البته ممکن است که این روایت ناظر به مراتب عالیه خلوص باشد و از این طرف به مراتب خفیه ریا اشاره کند. زیرا ریا و خلوص و همینطور بسیاری از مفاهیم اخلاقی مراتب دارند. مرتبه عالی و مرتبه متوسط و مرتبه ضعیف. این درجات مختلف خصلت های اخلاقی به هر حال سامان دهنده عیار شخصیت انسان است. کسی که درجه خلوصش بالاتر باشد شخصیت و عیارش با کسی که درجه خلوصش پایین تر است فرق می کند. اگر می خواهیم خودمان را بسنجیم حداقل ببینیم از این ویژگی های غیر محسوس که کنترل و ارزیابی اش مشکل است برخورداریم یا نه؟

اولین علامتی که حضرت می فرمایند: يُنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ است یعنی وقتی با مردم است با نشاط است. البته نشاط با مردم و همراهی با مردم اشکالی ندارد و خیلی هم خوب است. اگر کسی با مردم بخاطر اینکه با مردم و برادران مسلمان گفتگو کند و از مشکلات آنها مطلع شود و به آنها کمک کند مطلوب است. اما اگر وقتی که تنها است یک حالت رخوت و کسالت دارد و فاقد نشاط است این جای کارش می لنگد.

دومین علامتی که حضرت می فرمایند: يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ یعنی وقتی تنها می شود ناراحت می شود. چون معلوم می شود از دیده شدن لذت می برد. لذا در نشانه سوم که تکمیل کننده دو نشانه دیگر است امام می فرماید: وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ یعنی دوست دارد در همه کارها ستایش شود. انسان ریا کار تحمل عدم ستایش را ندارد و کسی که دوست دارد زیاد ستایش شود معلوم است ریا کار است. هر چند پیش خود بگوید برای خدا کار می کنم ولی وقتی می بیند که اعمالش را دوست دارند و ستایشش می کنند معلوم می شود نشانه ریا در او است و او ریا کار است. قهراً کسی که با دیدن مردم نشاط پیدا کند و تنها که می شود کسل می شود، معلوم است که دوست دارد بقیه از او تعریف و تمجید کنند.

<sup>۱</sup> کافی ج ۲ ص ۲۹۵ ح ۸

این روایت ناظر به مراتب خفی ریا است و یک میزانی است برای سنجش روحیه عمومی و ارزیابی کلی از انسان که می توان با بررسی این سه نشانه متوجه شد که در کدام اردوگاه قرار داریم.

«الحمد لله رب العالمین»